

# مردان علم در میدان عمل

مؤلف: سید نعمت الله حسینی

## ببری رونق مسلمانی

نقد کتاب

مردان علم در میدان عمل

حسن امیری

مردان علم در میدان عمل. سید نعمت الله حسینی. (قم، دفتر

انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷). ۵۲۵ ص، وزیری.

بی شک، مطالعه و تأمل در زندگی بزرگان علم و دین و تأسی به آنان، در تکوین شخصیت و رسیدن به مدارج کمال و توفیق، نقش بسزایی دارد و کتاب مردان علم در میدان عمل به همین انگیزه فراهم آمده است. مؤلف درباره سبب تألیف این اثر چنین نوشته اند: «بامطالعه در احوال علماء و بزرگان شیعه، فهرستی بلند از فرزاندگانی در برابر خود می بینم که در اعصار مختلف و در شرایط گوناگون با گفتار و قلم خود معارف دینی را بیان کرده انتشار داده اند و در عین حال در میدان عمل نیز پیشقدم و نمونه بوده اند... در لابلای کتب تراجم و رجال حکایات، نکات و قطعات بسیاری درباره علماء و بزرگان شیعه دیده می شود که هر یک دلالت بر فضیلت و کمالی دارد و می تواند برای همگان درسی آموزنده باشد... نگارنده قسمت هایی از آن حکایات و قطعات را گردآوری نموده بصورت کتاب حاضر... در معرض آگاهی خوانندگان فضیلت جو قرار داده است.» (ص ۹ و ۱۰).

مقدمه ناشر را هم برای معرفی کتاب نقل می کنیم و در اواخر مقاله به سنجش آن خواهیم پرداخت. ناشر نوشته است: «بیان مطلب از طریق داستان یکی از شیوه های قرآنی می باشد و زبان بسیار رسائی در این رابطه [کذا] دارد. روی این جهت مؤلف محترم این کتاب بطور گسترده از داستانهای واقعی برای

تبیین معارف اسلام استفاده نموده است این دفتر بعد از بررسی، ادیت [کذا] و فهرست نویسی، آنرا طبع و در اختیار علاقه مندان به اسلام می گذارد ان شاء الله مورد قبول حق تعالی قرار بگیرد.» (ص ۳).

پیش از هر سخن، توجه به این نکته ضروری است که کتاب حاضر در جنب آثار مشابه، و آثاری که پیش از آن نشر یافته، حرف تازه ای نداشته است. مضافاً اینکه برخی حکایات مهم اخلاقی را که بیشتر در این گونه آثار آمده، با تصرفات آورده و ضایع کرده است. آنچه بیشتر مایه تأسف نسبت به مطالب نادرست کتاب حاضر می گردد، این است که اغلب خوانندگان این کتاب عامه مردم هستند و توان داوری و سنجش مطالب اشتباه آمیز آن را ندارند.

نقد حاضر در دو بخش عرضه می شود: الف) اغلاط و خطاهای علمی و تاریخی؛ ب) نقایص و تسامحات کلی و عمده.

الف) اغلاط و خطاهای علمی و تاریخی

۱. در ص ۶۵ درباره شیخ انصاری - قدس سره - نوشته اند: «هیجده سال داشت که همراه پدرش عازم کربلا گردید که از حوزه قدرتمندی برخوردار گردد و از وجود پربار اساتیدی مانند آیه الله وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی و صاحب ریاض و

به غلط به خواجه منسوب شده است. حال آنکه قطعاً از خواجه نیست؛ بلکه از برهان الدین زرنوجی است و کتاب وی تحت عنوان تعلیم المتعلم<sup>۶</sup> با اندکی تغییر و تحریف به صورت کتاب آداب المتعلمین درآمده است. در تعلیم المتعلم زرنوجی نیز این موضوع درباره محمد بن حسن شیبانی، معاصر ابوحنیفه آمده است و در آداب المتعلمین تحریف، و به محمد بن حسن الطوسی (خواجه نصیر) منسوب شده و از آنجا این واقعه درباره خواجه نصیر ثبت شده است.

۴. در ص ۲۸۵، عنوان بحثی چنین است: «شهادت ثانی، زین الدین ابن اسماعیل جزائری». شگفتا! مؤلفی که می خواهد سرگذشت مردان علم در میدان عمل را بنویسد، وصف یکی از مشهورترین فقهای شیعه را نیز در نیافته است و در این عبارت کوتاه سه غلط ثبت کرده است: اولاً شهادت ثانی عاملی است و نه جزایری؛ ثانیاً نام پدرش علی است و نه اسماعیل؛ ثالثاً الف «ابن» در زین الدین ابن اسماعیل، به اجماع همگان لازم است حذف شود. مضافاً اینکه نویسنده محترم مطلب یاد شده را عیناً از فوائده رضویته محدث قمی (ص ۱۸۶-۱۹۱) اخذ فرموده و بدون اشاره آن را در کتاب نقل کرده و «به کاهدان زده است». و از آنجا که در فوائده رضویه (ص ۱۸۶)، قبل از شرح حال شهید ثانی، سرگذشت زین الدین بن اسماعیل جزایری آمده است، نویسنده پنداشته که این عنوان، عنوان شرح حال شهید ثانی است! آری در این آشفته بازار ادبیات مذهبی، «اگر خلاف این بود، عجب بود».

۵. همچنین در ص ۲۸۵ مرقوم فرموده اند: «نخستین مصتقات آن جناب، روض و آخرش روضه است». که البته هر دو مطلب نادرست است.<sup>۷</sup>

۶. در همان جا آمده است که «شرح لمعه را در مدت شش ماه و شش روز تألیف فرموده است». و این نیز نادرست است.<sup>۸</sup>

۷. در ص ۲۸۶ مرقوم داشته اند: «سید عبدالرحیم عباسی که با شیخ [شهادت ثانی] دوستی داشت سعی در قتل آن ملعون [قاتل شهید ثانی] نمود پس سلطان او را کشت» این موضوع نیز نادرست است و عبدالرحیم عباسی به سال ۹۶۳ یعنی دو سال پیش از شهادت شهید ثانی از دنیا رفته است.<sup>۹</sup>

۸. همان جا به دنبال این مطلب نادرست، مطلب واهی

امثال آنان بهره جست».

همین عبارت کوتاه کافی است که حدود نا آگاهی نویسنده را از دانش شرح حال نگاری - که در چنین اثری مایه و اساس کار است - نشان دهد. تمام آنچه در این عبارت آمده، قطعاً غلط است. شیخ پیش هیچ یک از این سه بزرگوار شاگردی نکرده است. زیرا شیخ انصاری جزماً در سال ۱۲۱۴ قمری به دنیا آمده و وحید بهبهانی به سال ۱۲۰۵<sup>۱۰</sup> و شیخ یوسف بحرانی به سال ۱۱۸۶،<sup>۱۱</sup> یعنی به ترتیب ۹ و ۲۸ سال پیش از تولد شیخ در گذشته اند. همچنین صاحب ریاض به سال ۱۲۳۱،<sup>۱۲</sup> یعنی یک سال پیش از ورود شیخ به عراق از دنیا رفته و در هجده سالگی که شیخ به عراق رفته (یعنی سال ۱۲۳۲) صاحب ریاض در قید حیات نبوده است.

۲. در ص ۲۴ در ترجمه حدیث شریف «ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظه عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا»، معنای کلمه «صفا»، (یعنی سنگ صاف و نرم) را متوجه نشده و آن را کوه معروف صفا - در مقابل مروه - پنداشته و چنین ترجمه کرده است: «... همانند بارانی که از کوه صفا می ریزد و می رود». از طرفه اینکه جناب مؤلف، حدیث را از اصول کافی مترجم (ج ۱، ص ۵۶) نقل کرده و آن قدر بی توجه بوده که به ترجمه ذیل آن نیز نگاه نکرده است؛ و گرنه در می یافت که مترجم کافی آن را به «سنگ صاف» ترجمه کرده است.

۳. در ص ۶۰-۶۱ درباره خواجه نصیر طوسی - قدس سره القدوسی - آمده است: «... و برای آنکه کسالت را از خود دور سازد همیشه شبها نزد خود آب داشت و با آن رفع کسالت و خواب می کرد و در این شبها و در این مواقع بود که به کشف معضلات و مشکلات علمی نائل می آمد و از شدت فرح و انبساطی که در آن حالت وی را رُخ می داد فریاد می زد: «این ابناء الملوك من هذه اللذة».

ماخذ اصلی این مطلب کتاب آداب المتعلمین است.<sup>۱۳</sup> که

- علیه السلام - نسبت داده و آن را توقیع مشهور آن حضرت خوانده اند<sup>۱۱</sup>.

۱۳. در ص ۸۷ نوشته اند: «شهادت اول در ایام تحصیل جامی از مس داشت که شبها در کنار آتش می نهاد و داغ بود چون شهید را خواب می گرفت آن جام را بالای سر خود می نهاد... پس خواب از سرش می رفت... آخر الامر به نحوی شده بود که سرش صاف شده بود و دیگر موبرنیاورد.» این سخن گذشته از آنکه در منابع معتبر نیامده و از متفردات مآخذ سستی همچون قصص العلامات؛ اساساً خلاف عقل و شرع است. مگر شهید نمی توانست هر وقت او را خواب می گرفت دست و صورتش را بشوید تا خوابش نبرد؟ و آیا اساساً نهادن جام مسین داغ بر سر ممکن است و انسان تحمل آن را دارد؟ و ثالثاً آیا شهید نمی دانست که اضرار معتنی به بر بدن حرام است و شرعاً جایز نیست کاری کرد که سر «موبرنیاورد»؟»

چرا نویسنده محترم عقل را حاکم قرار نداده و بی توجه به مضمون منقولات، هر چه در کتابها آمده نقل کرده اند؟ البته این گونه مطالب در اثر مورد نقد کم نیست!

۱۴. در ص ۲۰۱ داستانی مخالف با محکمت و نصوص دین آمده است: «وقتی مقدس اردبیلی را در خواب دیدند و پرسیدند عالم آخرت را چگونه دیدید و خداوند با توجه معامله ای کرد؟ جواب داد: بازار عمل کساد است. نفع نداد ما را مگر صاحب این قبر.»

درست است که بدون ولایت مولی الموحدين امیرالمؤمنین - علیه أفضل صلوات المصلین - مطلقاً عبادات قبول نیست و ارزشی ندارد؛ ولی این به معنی آن نیست که «بازار عمل کساد است»! اگر بازار عمل کساد است، پس بازار چه چیز داغ است؟ قرآن و روایات و خود علی - علیه السلام - به ما می گویند بازار عمل رایج است، نه کساد. آیا در برابر آن همه آیات و روایات می توان به یک رویای مجعول که صد درصد مخالف قرآن و روایات است اعتماد کرد؟ مگر نه این است که از نظر اسلام رؤیا حجیت ندارد! بالخصوص رؤیایی این چنین که مخالف ادله قطعی است! امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - می فرماید: «الیوم عملٌ ولا حساب و غداً حسابٌ ولا عمل»<sup>۱۲</sup>. و فریاد می کشد: «العمل العمل»<sup>۱۳</sup>. چگونه می شود این همه دعوت به «عمل» را در نهج البلاغه به فراموشی سپرد؟

دیگری از قصص العلماء (ص ۲۶۲) نقل کرده اند: عبدالرحیم عباسی «وقتی شهادت شهید را شنید قلمدانش را برد در نزد سلطان به زمین انداخت و گفت...» البته این هم از متفردات قصص العلماء است که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی شود و مترتب بر اصلی است که آن اصل نیز بی اساس و ریشه است!

۹. در ص ۸۷ درباره شهید اول آمده است: «آن عالم ربانی کتاب لمعه دمشقیه را در حبس در مدت هفت روز تألیف نمود.» مطلب یاد شده نیز نادرست است و شهید، لمعه را در حبس تألیف نکرده است<sup>۱۴</sup>.

۱۰. در ص ۱۰۹ داستانی نقل کرده اند از زندگانی شیخ انصاری؛ ولی عنوان آن را چنین نوشته اند: «مصرف بی جهت بیت المال از نظر مرحوم آخوند خراسانی». یا اینکه داستان مربوط به شیخ است! ظاهراً چون نویسنده این مطلب را از کتاب زندگانی آخوند خراسانی نقل کرده اند، پنداشته که مربوط به آخوند است! و معلوم نیست ویراستار در این میان چه کاره بوده که این غلط واضح را که با توجه به دو سطر می توان فهمید و مطلقاً نیازی به رجوع به منابع ندارد، اصلاح نکرده است. البته «ادیت» کتاب، مدعای ناشر در آغاز کتاب است که پس از این به آن خواهیم پرداخت.

۱۱. در ص ۱۴۴ درباره وحید بهبهانی نوشته اند: «بعد از وفات دایی اش علامه مجلسی به فاصله پنج یا شش سال در سنه ۱۱۱۸ متولد شد.» مسلم است که علامه مجلسی به سال ۱۱۱۰ رحلت کرده است. بنابراین اگر وحید پنج یا شش سال پس از وفات علامه به دنیا آمده باشد، پس تولدش به سال ۱۱۱۵ یا ۱۱۱۶ می شود و نه ۲۱۱۸. و اگر وحید به سال ۱۱۱۸ پا به عرصه وجود گذاشته باشد، باید گفت که هشت سال پس از وفات علامه به دنیا آمده است. بنابراین صدر و ذیل این سطر با هم سازگار نیست و قطعاً یکی غلط است.

۱۲. در ص ۹، حدیث معروف امام عسکری - علیه السلام - را در زمینه شرایط فقیه زمامدار مسلمانان، به امام زمان

مأجور أو معذور، وتأليفه في علم أصول الفقه من أفضل أعماله. ولا يستند إلى المنامات إلا ضعفاء العقول أو من يروجون بها يحلهم وأهواءهم»<sup>۱۶</sup>.

۱۶. در ص ۳۸۶-۳۸۷، زیر عنوان «امیرمؤمنان علیه السلام در خواب نهاییه شیخ طوسی را تأیید کرد» به نقل از روضات الجنات (ج ۶، ص ۳۴۷)، خوابی نقل کرده اند که -مثلاً- چند تن از عالمان معاصر شیخ طوسی -قدس سره القدوسی- دیده اند، و در عالم خواب امیرالمؤمنین ع- درباره نهاییه فرموده اند: «در صحت آن شک نکنید و به آن عمل کنید...»

البته با همه عظمت و اعتباری که نهاییه شیخ طوسی دارد، این خواب هم از همان قماش خوابهای ساختگی است. یکی از دانشمندان معاصر به دلایل متعددی ساختگی بودن آن را اثبات کرده و -از جمله- نوشته اند: «این خواب مانند سخن آن کسی است که گفته خدمت امام زمان ع- رسیدم؛ حضرتش فرمود: شرایع محقق حلی به استثنای دو سه جا، همه مطالبش مطابق واقع است. در صورتی که چنین چیزی محال است؛ زیرا محقق در شرایع تردد در فتوا بسیار دارد و محال است تردد، مطابق واقع باشد.»<sup>۱۷</sup>

۱۷. در ص ۲۳۰ زیر عنوان «بخشش سید رضی جامع نهج البلاغه» -به نقل از سفینه البحار- نوشته اند: «سید رضی علیه الرحمه کتابهای زیادی از کسی به ده هزار دینار خرید. وقتی آنها را به منزل آورد و کتابها را نگاه می کرد دید در حاشیه یکی از کتابها فروشنده یک بیت شعر نوشته که مضمون آن این بود که من محتاج بودم و احتیاج مرا ناچار کرد که کتابهایم را بفروشم. تا سید این مطلب را فهمید تمامی کتابها را به خانه فروشنده محمل کرد و قیمت آنها را هم به او بخشید.»

نگارنده در سفینه البحار چنین قصه ای نیافتم و بر فرض هم که در سفینه بدین صورت آمده باشد، اشتباه است؛ زیرا این قصه مربوط به سید مرتضی است و نه سید رضی. و خود محدث قمی مؤلف سفینه، این قصه را در فوائده رضویه (ص ۲۸۷) مربوط به سید مرتضی دانسته اند. البته در برخی منابع پیشتر مانند معجم الأدياء یا قوت (ج ۱۲، ص ۲۲۸، شرح حال علی بن احمد قالی) به صورت دیگری و با اختلاف بسیار با برخی منابع دیگر نقل شده و ما طبق نقل ابن خلکان آن را در اینجا می آوریم: علی بن احمد معروف به قالی یک نسخه بسیار

متفکر مصلح و احیاگر شهید استاد مطهری در این زمینه سخنی دارند بس جالب که حیف است این صفحات از آن خالی باشد: «... قرآن می گوید: بازار عمل رواج است. آن وقت یک خواب به ما می گوید بازار عمل کساد است. اگر بازار عمل کساد است پس بازار چه چیز رواج است؟ اینهاست که مثل خوره تا مغز استخوان ما را می خورد و ما را فاسد می کند...»<sup>۱۴</sup>.

۱۵. نیز در ص ۲۰۱ افسانه و مطلب مجعول و بی اساس دیگری نقل کرده اند و آن اینکه: «فرزند مرحوم علامه حلی رحمة الله علیه علامه را در خواب دید و از احوال نشأه آخرت از او سؤال کرد. جواب فرمود: «لولا کتاب الألفین و زیارة الحسین لأهلکتني الفتاوی» یعنی اگر کتاب الفین و زیارت امام حسین علیه السلام نبود فتوی های من مرا هلاک می کرد.»

اولاً اگر هیچ دلیلی بر مجعول بودن این قصه نداشته ایم، باز چون «خواب و خیال» است و رؤیا حجیت ندارد، نمی توانستیم آن را بپذیریم.

ثانیاً این، مخالف ادله قطعی ماست. مگر فتوای مجتهد فحل و باورعی همچون علامه که سرآمد قبهان شیعه است، موجب هلاکت می شود؟ ولو اینکه در مواردی به رغم کوشش زیاد به واقع اصابت نکرده باشد! این چه سخن نامربوط و بی معنایی است!

ثالثاً به احتمال زیاد برخی از اخباریها که بیشترین حمله را به علامه حلی کرده اند، این رؤیا را برای توجیه مسلک خود مبنی بر رد اجتهاد و علم اصول، و عمل چشم بسته به روایات، ساخته و پرداخته اند.

افزون بر اینها، محدث قمی به نقل از سید محمد مجاهد، این رؤیا را از اغلاط مشهور دانسته است.<sup>۱۵</sup> و نیز مرحوم سید محسن امین به شدت به این افسانه حمله کرده و آن را از اباطیل شمرده و نوشته است: «إن هذا المنام مخلوق مكذوب علی العلامة، وأمانة ذلك ما فيه من التسجيع، مع أن العلامة إمام

نفیس جمهره ابن دُرید داشت و به دلیل احتیاج و فقر آن را به سید مرتضی در ازای شصت دینار فروخت. سید مرتضی وقتی کتاب را گرفت و تروق کرد دید اشعاری درباره علت فروش کتاب به خط خود علی بن احمد فالی در آن نوشته شده است. سپس نسخه را به فالی باز گرداند و دینارها را پس نگرفت. آن اشعار چنین است:

أَيْسَتْ بَهَا عَشْرِينَ حَوْلًا وَبَعْتُهَا  
فَسَقَدَ طَالٌ وَجَدِي بَعْدَهَا وَحَنِينِي

وَمَا كَانَ ظَنِّي أَنَّنِي سَابِعُهَا  
وَلَوْ خَلَّدْتَنِي فِي السَّجُونِ دِيُونِي

وَلَكِنْ لَضَعِيفٌ وَافْتِقَارٌ وَصَبِيئَةٌ  
صَفَارٌ عَلَيْهِمْ تَسْتَهْلُ شَوْئُونِي

فَقُلْتُ وَلَمْ أَمْلِكْ سِوَابِقِ عِبْرَةٍ  
مَقَالَةَ مَكْوِي الْفَيَّوَادِ حَزِينِي

وَقَدْ تُخْرِجُ الْحَاجَاتُ يَا أُمَّ مَالِكٍ  
كِرَائِمَ مِنْ رَبِّ بِهِنَّ ضَمِينِي<sup>۱۸</sup>

ملاحظه می شود که داستانی چنین شیرین و زیبا به چه صورت در «مردان علم در میدان عمل» نقل شده است!

۱۸. در ص ۲۳۶ از کتاب زندگانی و شخصیت شیخ انصاری (ص ۱۰۸) داستانی نقل کرده و قسمتی از آن را به دلخواه خود تغییر داده و نتیجتاً غلط از آب در آمده است. نوشته اند: «باز [!] سید اسدالله دزفولی فرزند سید محمد مجاهد که از شاگردان شیخ بوده...» که انسان به حیرت دچار می شود که اولاً سید محمد مجاهد، دزفولی نبوده است و ثانیاً فرزندش سید اسدالله نبوده است و ثالثاً استاد شیخ بوده و نه شاگرد شیخ. به مأخذ، یعنی زندگانی و شخصیت شیخ انصاری (ص ۱۰۰) مراجعه و معلوم شد که در آنجا چنین آمده است: «سید اسدالله عالمشاه دزفولی فرزند سید محمد...» و این سید اسدالله فرزند سید محمد عالمشاه دزفولی است و سید محمد عالمشاه از شاگردان شیخ بوده و شرح حالش

در کتاب زندگانی و شخصیت شیخ انصاری (ص ۳۰۵) آمده است و مطلقاً ربطی به سید محمد مجاهد ندارد. آری، از نویسندگانی که بین سید رضی و سید مرتضی، و نیز بین شیخ انصاری و آخوند خراسانی خلط می کند، عجب نیست که سید اسدالله عالمشاه دزفولی را فرزند سید مجاهد انگارد و سید محمد عالمشاه را سید محمد مجاهد پندارد، و توجه نفرموده که سید محمد مجاهد استاد شیخ بوده و نه شاگرد شیخ!

۱۹. در ص ۲۹۷ درباره آیه الله حاج آقا حسین قمی - قدس سره - نوشته اند که در شب ۲۹ ربیع الأول سال ۱۳۵۸ قمری از مشهد به طرف تهران حرکت کردند. و در ص ۳۰۰ - ۳۰۲ گفته اند که پس از ورود به تهران به عراق حرکت کرد و در کربلا اقامت گزید؛ و در ادامه گفته اند: پس از سقوط رضاخان و ده سال دوری از وطن، به ایران آمد و سپس به کربلا بازگشت و در سال ۱۳۶۶ از دنیا رفت. چنان که ملاحظه می شود، بین صدر و ذیل این قسمت تنافی وجود دارد؛ زیرا اگر آیه الله قمی ده سال بعد از سال ۱۳۵۸ ق از عراق به ایران برگشته اند، چگونه در سال ۱۳۶۶ ق از دنیا رفته اند؟

۲۰. در ص ۳۴۶ از توقیع امام عسکری - علیه الصلاة والسلام - خطاب به پدر شیخ صدوق سخن گفته و بخشی از آن را نقل کرده اند. در حالی که چنان توقیعی از آن حضرت برای وی صادر نشده است و عادتاً با توجه به عصر آن حضرت و ابن بابویه، صدور چنان توقیعی با آن گونه خصوصیات ناممکن است.<sup>۱۹</sup>

۲۱. در ص ۳۵۲-۳۵۳ داستان خروج شیخ طبرسی از قبر را - که مثلاً پس از آن مجمع البیان را نوشت - نقل کرده اند که البته این هم پایه و اساس درستی ندارد و پادر هواست. اذلة بطلان و نادرستی و سُستی آن، در کتاب بس ارزنده طبرسی و مجمع البیان آمده است.<sup>۲۰</sup>

۲۲. در ص ۳۷۲-۳۷۳ به نقل از برخی، از قول علامه طباطبایی - قدس سره - داستانی نقل کرده اند که در آن خطای روشنی رخ داده است. زیرا از قول علامه نوشته اند: «در سالهایی که در حوزه نجف اشرف مشغول تحصیل علم بودم مرتب از ناحیه مرحوم والد هم هزینه تحصیلم به نجف می رسید... مرحوم والد از تبریز نوشتند که تابستان به ایران بروم...» در حالی که علامه سالها پیش از تشرّف به

کتاب از شیوایی و بلاغت لازم تهی باشد، خواننده حوصله خواندن آن را نداشته و پس از مطالعه چند صفحه، آن را به کناری خواهد افکند. کتاب باید خواننده را به وجد آورد و آن چنان کششی در او ایجاد کند که مطالعه کتاب را تا انتهای آن رها نکند. اثر حاضر نه تنها از نثری شیوا و استوار برخوردار نیست، بلکه جملات پرت و پلا زیاد در آن به چشم می خورد. برای نمونه: «موقعی که ایشان از مکه برمی گشت دستور داده بود در مرز دستگیریش کرده بودند و به تهران بردند.» (ص ۱۷۱)؛ «مرحوم آیه الله بروجردی ملاحظه احترام مقام علم و عالم را با دقت مراعات می کردند» (ص ۷۲)؛ «خود در مقام عمل به آنچه که به دیگران تعلیم می داده اند در صف مقدم قرار داشته اند و باید هم چنین بودند» (ص ۷)؛ «در کتاب نقد الرجال سید مصطفی تفرشی و دیگران از شیخ کشی رحمه الله روایت کرده اند که او بسند خود از حماد ناب روایت کرده که...» (ص ۳۸)؛ «صاحب مفتاح الکرامه آنچنان درباره تحصیل علم کوشا و جدی بود که شیخ ذبیح الله محلاتی در کتاب اختران تابناک می نویسد...» (ص ۶۰)؛ «و در این زمینه احساس خستگی به او راه نمی یافت» (ص ۷۰)؛ «شیخ بهائی گذشته از سفرهائی که در زمان حیات پدر خود به اتفاق وی کرده یعنی سفر از بعلبک به جبل عامل در زمان شیرخوارگی و سفر به ایران در هنگام کودکی...» (ص ۷۶). خوب بود به سفرهایی هم که به اتفاق پدر و مادرا در صلب پدر و بطن مادر کرده، اشاره می شد! «حاج شیخ عبدالکریم حائری... نسبت به شاگرد معنویتش آخوند ملا علی معصومی...» (ص ۱۰۸)؛ مگر مرحوم حائری شاگرد مادی! هم داشته است که آخوند همدانی شاگرد معنوی مرحوم حائری بوده است؟ «حدیث کرد مرا صاحب کرامات... سلماسی که گفت در خواب دیدم خانه بسیار وسیع... که در خیلی بزرگی هم داشت که در دیوارهایش میخهای طلای فراوانی داشت که از دیدن آنها دل شاد می شد» (ص ۱۱۳)؛ «مسجد را خراب کنند و داخل به ساختمان سلطنتی کنند» (ص ۱۳۱). و موارد بسیاری که برای پرهیز از اطاله کلام از آوردن آن صرف نظر می شود.

۳. اغلاط ادبی و املائی و اعرابی هم به وفور در کتاب دیده می شود و از این نعمت نیز محروم نیست! برای نمونه:

نجف اشرف، پدرش را از دست داد و در کودکی یتیم شد.<sup>۲۱</sup>  
 ۲۳. در ص ۱۱۵ می خوانیم: «و نظریه وخامت [!] آن [یعنی فتوی] است که جمال الصالحین سیدبن طاووس (قدس سره) کتابی در فقه نوشت.» و البته این هم درست نیست و سید رضی الدین علی بن طاووس به تصریح خودش کتاب غیاث سلطان الوری لسکان النری را در دانش فقه نوشته است.<sup>۲۲</sup>

۲۴. در ص ۴۶۸ و ۴۶۹ داستانی مربوط به اقامه نماز طبق فتوای برخی از مذاهب اهل سنت به وسیله ملاحظه کاشی در حضور علامه حلی و شاه خدا بنده نقل کرده اند که یکسره نادرست است. این داستان، مربوط است به قفال مروزی و اختلاف بین مذهب شافعی و حنفی در مجلس سلطان محمود سبکتگین که در وفیات الاعیان ابن خلکان<sup>۲۳</sup> به تفصیل آمده و ربطی به علامه حلی و مذهب شیعه ندارد.

باری، ایراداتی که بر شمردیم، نمونه هایی از خطاهای علمی و تاریخی کتاب است و دیگر به اغلاط جزئی و کوچک کتاب اشاره نمی شود؛ و گرنه خطاهایی مثل «استاد حسن زاده عاملی» (ص ۱۷۸) - به جای آملی - در کتاب کم نیست.

(ب) نقایص و تسامحات کلی و عمده

۱. استفاده از منابع سُست و پر غلط و دست چندم، یکی از ایرادات مهم کتاب است. کتابهایی مثل قصص العلماء و فقهای نامدار شیعه<sup>۲۴</sup> که از مغلوپترین و بی مایه ترین کتابها هستند؛ از منابع مهم مردان علم در میدان عمل است! به طوری که شاید از هیچ اثری به اندازه قصص العلماء استفاده نکرده است! یکی از لوازم نویسندگی، شناخت منابع مورد استفاده و ارزیابی آنهاست که متأسفانه نویسنده حاضر به این ویژگی توجه نفرموده است.

۲. در هر کتابی طرز نگارش و نثر آن از اهمیت بسیاری برخوردار است که مؤلف باید آن را مورد نظر قرار دهد. اگر

کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی رحمة الله علیه» (ص ۴۶۱)؛ و موارد بسیار دیگر.

۴. ناهمگونی و نداشتن هدفی مشخص در تدوین اثر حاضر کاملاً مشهود است. مطالب آن چنان که باید دسته بندی نشده و از نظم و انسجام لازم برخوردار نیست. نویسنده محترم گهگاه بی گذار به آب زده و چند صفحه شعریا مطالبی که هیچ تناسبی با موضوع کتاب ندارد، آورده اند. برای نمونه: ص ۹۸-۱۰۳، ۲۰۳-۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۵، ۴۷۵، ۴۹۴ (داستان «سگ هوشناس»)، ۴۷۳ (داستان «توفان بیک هستی و من خر هستم»)!

۵. برخی از داستانها بدآموزی دارد و یا نقلش به هیچ روی مصلحت نبوده است. برخی مایه وهن روحانیت است و برخی مطلقاً ارزش نقل نداشته یا نیازمند توجیه است. از جمله مواردی که به جای تزکیه و تربیت، بدآموزی دارد تنها به نمونه هایی اشاره می شود: داستان «مزاح استاد با شاگرد» که مباین با مبانی تربیت و تعلیم و اخلاق اسلامی و روایات وارده در این زمینه است؛ نیز در ص ۱۹۹ از قول یکی از «بیدارگران اقالیم قبله» نقل کرده اند که به شخصی فرموده: «... اگر من که نوکر آن حضرت [حضرت ابی الفضل - سلام الله علیه] به بند کفش من توهین و بی احترامی کنی خداوند تو را به رودر آتش جهنم می اندازد». نگارنده بسیار بعید می داند آن بزرگ مصلح آگاه چنین سخنی فرموده باشد. عالمان خدا ترس همیشه از خود غافل بوده و تنها به فکر دین خدا و نوامیس او و پیرو آن بزرگ ابرمردی بوده اند که فرموده است:

ولقد أمرُ على السليم يسبني

فمضيتُ ثمّة قلتُ لا يعنيني  
از سوی دیگر می دانیم که چقدر زشت است که یک روحانی به کسی بگوید: «اگر به بند کفش من توهین کنی خداوند تو را به رودر آتش جهنم می اندازد!» آیا جامعه تاب و تحمل چنین سخنی و یا نقل آن را دارد؟!!

از جمله مطالبی که نقلش به هیچ روی صلاح نبوده، از این موارد می توان یاد کرد: ص ۴۵۸ داستان «آنها که به حمام می روند تو را در خواب دیده اند»؛ ص ۴۵۹ «اگر خبر از علم آقا داشتید...»؛ و موهنتر از همه، داستانی است که نیم صفحه را فرا گرفته و خلاصه اش اینکه شخصی به مرحوم آیه الله بروجردی

مؤظف (ص ۳۶)؛ وُلدَت (ص ۴۱)؛ مکفی (ص ۱۵۰ و ۲۴۷)؛ ویژه گیهای (ص ۱۶۲)؛ در همین رابطه (ص ۱۶۳ و ۲۰۵) که اشتباه رایجی است؛ ۲۵ ابن عقیده (ص ۴۲۷) که ابن عقده صحیح است؛ جمادی الثانی (ص ۱۸۸)؛ روایتی (ص ۳۷۱) که روایی صحیح است؛ لشکر (ص ۴۸۰) که لشکر صحیح است؛ ۲۶ عمرو ابن (ص ۵۱)؛ دعی (ص ۲۱)؛ و نمونه های فراوان دیگر.

۴. عناوین داستانها عمدتاً بیش از حد مفصل، و سبک و نارساست و کتاب را از وقار و اعتبار انداخته است. برای نمونه می توان به این عنوانهای سُست اشاره کرد: «توفاند یک هستی و من خر هستم» (ص ۴۷۳) «من اینجا می ایستم تا توبیایی» (ص ۲۳۱)؛ «این حواله بنام من است» (ص ۱۶۶)؛ «جواب تو را بعداً می گویم» (ص ۱۷۳).

همچنین می توان به عنوانهای دراز و بیش از حد مفصل اشاره کرد: «سخنی و داستانی درباره وجوب مطلق طلب علم در اسلام از زبان شهید مطهری» (ص ۴۸)؛ «گوشه ای از مبارزات و افشاگریهای شهید آیه الله سعیدی، از جنایات دولت شاهنشاهی پهلوی بظرفداری از آیه الله العظمی امام خمینی» (ص ۳۱۶) که بیش از دو سطر را اشغال کرده است؛ «تحمل مشقت، و استقامت و رزیدن [!] مرحوم امین صاحب اعیان الشیعه در دوران تحصیل» (ص ۷۰)؛ «فقر شدید ملا محمد صالح مازندرانی در زمان تحصیل و عاقبت کار او» (ص ۸۳)؛ «اهتمام شدید محدث قمی به علم و پاره ای دیگر از صفات فاضله او» (ص ۹۶)؛ «سید شفتی بواسطه ترحم به سگی به آن مقام و قدرت علمی و معنوی و مادی رسید» (ص ۲۴۵)؛ «به اشاره حضرت ابوالفضل علیه السلام شیخ مرتضی انصاری حاجت شیخ عبدالرحیم را برآورد» (ص ۳۴۳)؛ «استفاده فیض کاشانی از تربت امام حسین علیه السلام برای محکوم نمودن فرستاده امپراطور فرنگ» (ص ۴۷۹)؛ «ایضاً از اشعار حضرت آیه الله العظمی سید محمد

۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۶۰، ۳۸۲، ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۵۰، ۴۷۴ و ۴۸۸.

افزون بر آنچه گفته شد، ناسامانیهای دیگری هم در ارجاعات اثر مزبور به چشم می‌خورد؛ مثلاً در ص ۱۰۶ مجله مکتب اسلام را به عنوان مأخذ یک حدیث یاد کرده‌اند! همچنین در ص ۴۱ و ۲۴۷ نوشته‌اند: «استاد حسین مظاهری در کتاب جهاد با نفس نوشته است...» که البته کتاب جهاد با نفس، به قلم و نگارش ایشان نیست؛ بلکه گردآوری شده چند درس ایشان است؛ و نیز در ص ۲۳۹ و ۲۴۰، داستانی نقل شده و در پانویشت، مأخذ آن را چنین یاد کرده‌اند: «مهرتابان به نقل آقای حسن زاده آملی» که البته داستان مذکور در کتاب یاد شده از قول آن استاد نقل نشده؛ بلکه از قول یکی از علمای نجف نقل شده است. (مهرتابان ص ۲۰، بخش اول)، و اگر مراد آن است که حضرت استاد حسن زاده از کتاب مذکور نقل کرده‌اند، لازم بود مأخذ را بیابند و صفحه آن را مشخص کنند! همچنین از آغاز ص ۲۹۴ تا اواسط ص ۳۰۸ (یعنی چهارده صفحه)، یکسره مطالبی را عیناً از مجله نور علم (شماره ۱۳، ص ۸۲-۹۵) نقل فرموده‌اند و تنها در پایان، نام مأخذ را ذکر کرده‌اند که انسان تا به مأخذ مراجعه نکند، متوجه نمی‌شود که از کجا تا کجا از آن نقل شده است!

۹. تشنّت، ناهماهنگی، دوگونگی و بی‌نظمی از معایب مهم کتاب مورد نقد است. در این خصوص، صفحات زیر را با هم مقایسه کنید تا مدعا اثبات شود:

پانویشت یک ص ۳۲۴ را با پانویشت یک ص ۳۲۷ و هر دو را با پانویشتهای ص ۲۱۵. نیز پانویشتهای یک صفحه‌های ۴۱، ۳۲۵، ۳۳۰ را با هم. و پانویشت ص ۳۶۴ را با ص ۳۶۶. همچنین پانویشتهای صفحه‌های ۳۹۰ تا ۳۹۵ را با هم. و نیز ص ۱۰۱ را با ۱۰۳؛ و ص ۲۸۲ را با ۲۸۳؛ و ص ۶۲ را با ص ۶۳. اگر فرصت و وقت بادآورده دارید، پانویسهای صفحات ذیل را هم ملاحظه کنید تا معلوم شود چقدر از آیین نگارش به دور است: ۳۷، ۶۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۷۳، ۳۹۰.

قدس سره. اعتراض کرده که شما که مرجع تقلید هستید چرا زبان ترکی یاد نگرفته‌اید! و در ص ۲۴۷ داستان «کمک برای کباب برگ خوردن» که لازم بود اندکی تعبیراتش اصلاح می‌شد.

۶. نویسنده، مأخذ بسیاری از مطالب و داستانها را مطلقاً ذکر نکرده‌اند که هم خلاف اصول نگارش است، و هم خلاف اخلاق نویسندگی و رعایت امانت. برای نمونه: ص ۶۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۷۷، ۲۳۰-۲۳۱، ۲۳۳، ۳۴۵-۳۴۶، ۳۵۲-۳۵۳، ۳۷۵-۳۷۶، ۴۲۷-۴۲۸، ۴۶۱-۴۶۲، ۴۶۷-۴۶۸.

این نیز گفته شود که در مواردی نویسنده شاید برای رد گم کردن از کتابی که نقل کرده‌اند، یاد نکرده و به جای آن، مأخذ آن کتاب و یا کتاب دیگری را نام برده است که اینک تنها به دو مورد اشاره می‌کنم:

الف) در ص ۱۲۹-۱۳۱ داستانی درباره بلند طبعی سید رضی نقل کرده‌اند. تحریر و تقریر و بیان داستان به قلم استاد محمد رضا حکیمی است در کتاب بیدارگران اقالیم قبله؛ ولی نویسنده به جای ذکر کتاب یاد شده، در پانویشت، ص ۱۳۱ فوائد رضویه را به عنوان مأخذ خود یاد کرده‌اند! (ب) در ص ۶۵-۶۹ مطالبی را با تغییراتی از کتاب آفتاب فقاقت نقل کرده؛ ولی مأخذ خود را کتاب زندگانی شیخ مرتضی انصاری- آن هم بدون ذکر صفحه- یاد کرده است. البته نویسنده هر جا کتاب زندگانی شیخ مرتضی انصاری را نام برده، منظورش کتاب زندگانی و شخصیت شیخ مرتضی انصاری، تألیف مرتضی انصاری است و نه آفتاب فقاقت، مانند ص ۱۱۰، ۱۱۱.

۷. در موارد فراوانی ارجاعات مؤلف ناقص، و بدون ذکر شماره جلد و صفحه مأخذ مورد استناد است؛ مانند ص ۶۵، ۶۹، ۷۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱.



۳۹۲، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۵۲، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۵، ۴۹۵.

نمونه ای هم از دقت ناشر در صفحه بندی و طراحی کتاب گفته شود: در فهرست مطالب کتاب و در وسط صفحه ۵۱۶، عبارت «فایل ۲۲ دیسکت ۴۰»! توجه انسان را به ظرافت ناشر جلب می کند! و بسا خوانندگان که تصور کنند مطلب یاد شده در شمار فهرست کتاب و حکایات است.

اینک نوبت بررسی مقدمه کوتاه ناشر است؛ همان مقدمه که در صدر مقال نقل شد. ناشر (در ص ۳) نوشته است: «بیان مطلب از طریق داستان یکی از شیوه های قرآنی می باشد و زبان بسیار رسائی در این رابطه دارد.» ابتدا همین عبارت را تحلیل و بررسی کنیم: از تعبیر «در این رابطه» که به کار برنده آن در انظار اهل قلم اعتباری ندارد، می گذریم. آیا مستندالیه «زبان بسیار رسائی در این رابطه دارد» چیست؟ اگر مستندالیه آن «بیان مطلب از طریق داستان» باشد، جمله چنین می شود: بیان مطلب از طریق داستان زبان بسیار رسائی در این رابطه دارد! که جمله بی معنایی می شود. و اگر به فرض بعید مستندالیه آن «یکی از شیوه های قرآنی» باشد، جمله چنین می شود: یکی از شیوه های قرآنی زبان بسیار رسائی در این رابطه دارد! که مضحکتر از فرض اول می شود.

ناشر ادامه داده است: «... این دفتر بعد از بررسی، ادیت و فهرست نویسی، آنرا طبع و در اختیار علاقه مندان به اسلام می گذارد» در این عبارت نیز فعل «آن را طبع» بدون قرینه حذف شده است. و چون حذف فعل در جایی جایز است که فعل جمله بعد یا قبل قرینه آن باشد؛<sup>۲۹</sup> اگر فعل «می گذارد» از جمله بعد، پس از «آن را طبع» قرار گیرد، نتیجه می شود: آن را طبع می گذارد.

پیدا است که در همین چند سطر مقدمه ناشر، چند اشکال ادبی و دستوری و ویرایشی وجود دارد. گذشته از تسامحات

دیگری که از آن می گذریم و هر اهل نظری به یک نظر درمی یابد که مقدمه ناشر (یعنی همین چند سطر) چگونه نوشته شده است. مضافاً اینکه ناشر مدعی است که کتاب حاضر را «ادیت» کرده است. در صورتی که یکی می خواهد نوشته ناشر را ویرایش کند (اگر قابل ویرایش باشد). باید گفت اگر این کتاب ویرایش شده باشد، دیگر آبرویی برای این واژه باقی نمانده است!! معلوم نیست این ویراستار چه کسی بوده که از الفبای ویرایش سر در نمی آورده است!

باری مسؤلیت نشر این مطالب به عهده ناشر است که لازم بوده اثر را ویرایش محتوایی و صورتی کند و بدون انجام آن، این ادعای پرطمطراق بررسی و ادیت را به رخ خواننده و نویسنده کشیده است! گرچه نویسنده هم در این زمینه فی الجمله مسؤلیتی دارد؛ ولی عمده مسؤلیت بر عهده ناشر است که بدون تصحیح، آن را منتشر کرده است.

در پایان، سخن را با بیانات استاد دانشمند محمد رضا حکیمی درباره نگارش و نشر آثار مذهبی به پایان می بریم. باشد که این مقاله «مسکن الختام» گردد.

«... ناگفته نمی گذارم که عده ای دیگر از نویسندگان و مؤلفان و مقاله نویسان مذهبی ما، گروهی از فضلاند که سالها تحصیلات اسلامی داشته اند، اما نویسنده نیستند. ایشان به مثابه مؤمن و مسلمانی هستند که به بیماری برسد و احساس تکلیف کند که باید او را معالجه کرد، در این هنگام پندارد که پزشک و طبیب شده است، از کجا و چگونه؟ بر پایه فقه منطقی اسلام، دخالت طبیبانه چنین کسی فعل حرام است، و اگر بیمار به علت روادید دارو و پیشنهاد درمانی او تلف شود، او مسؤل است. یا چون کسی که به مسجدی برسد ویران، و احساس تکلیف کند که باید آن را ساخت، و در این لحظه گمان کند که معمار و مهندس است، از کجا و چگونه؟ این آقایان از راه احساس تکلیف (که این جنبه موضوع، برای مثال بنده نیز شایسته ستایش است. و همین وجه، این گروه را ممتاز می کند از گروهی دیگر از روحانیان که به همین اندازه نیز آگاهی، درک مسؤلیت، حس و... ندارند) پی برده اند که در این روزگار، نوشته مذهبی ضرورت بسیار دارد، و باید معارف نجات بخش را، برای نسل معاصر، به زبانی دیگر غیر از زبانی که

- محمد رازی. ج ۱۸، ص ۹۵، باب ۱۰، حدیث ۲۰.
- ۱۲- نهج البلاغه. سید رضی. تصحیح صبحی الصالح. (قم، انتشارات هجرت. ۱۳۹۵). خطبه ۴۲، ص ۸۴.
- ۱۳- همان. خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۲.
- ۱۴- احیاء تفکر اسلامی. مرتضی مطهری. (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱). ص ۴۶.
- ۱۵- الفوائد الرضویة. شیخ عباس قمی. (تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۷). ص ۵۸۰، در شرح حال سید محمد مجاهد.
- ۱۶- اعیان الشیعة. سید محسن امین. تصحیح سید حسن امین. (چاپ پنجم: بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳). ج ۵، ص ۴۰۰ و ۴۰۱.
- ۱۷- «نگاهی به آثار فقهی شیخ طوسی». سید رضا صدر. در یادنامه شیخ طوسی. به کوشش محمد واعظ زاده خراسانی. (مشهد، ۱۳۵۴). ج ۳.
- ۱۸- وفیات الأعیان. ابن خلکان. تصحیح احسان عباس. (قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۴). ج ۳، ص ۳۱۶، شرح حال سید مرتضی.
- ۱۹- برای آگاهی از ادله این مدعا، رجوع کنید به: «نگاهی به کتاب فقهی نامدار شیعه». رضا مختاری. کیهان اندیشه. (سال اول، شماره ۳). ص ۷۶؛ «بررسی اعلام المکاسب». سید جواد شیرازی. نور علم. (شماره ۱۹، بهمن ۱۳۶۵). ص ۸۱؛ مفاخر اسلام. علی دوانی. (چاپ اول: تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶). ج ۲، ص سی و سه-سی و پنج و ۴۳۹-۴۴۱.
- ۲۰- ظیروی و مجمع البیان. حسین کریمان. (چاپ دوم: تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱). ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۸.
- ۲۱- «مفسر و حکیم الهی حضرت آیت الله سید محمد حسین طباطبائی». نور علم. (شماره ۳۳، آذر ۱۳۶۸). ص ۴۶.
- ۲۲- رک: منیة المرید. ص ۲۸۰، حاشیة مصحح.
- ۲۳- وفیات الأعیان. ابن خلدون. تصحیح احسان عباس. (قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۴). ج ۵، ص ۱۸۰ و ۱۸۱. شرح حال محمود سبکتین.
- ۲۴- رجوع شود به نقد همه جانبه و محققانه این کتاب که تحت عنوان «نگاهی به کتاب فقهی نامدار شیعه» در کیهان اندیشه (سال اول، شماره ۳) منتشر گردیده و بیش از صد خط و خطای آن را آفتابی ساخته است.
- ۲۵- رک: غلط نویسیم. ابوالحسن نجفی. (چاپ دوم: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷). ص ۱۳۲؛ «توصیه‌هایی به نویسندگان...». سعید حمیدیان. مسائل نشر فارسی. (چاپ اول: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱). ص ۱۲۶-۱۲۷.
- ۲۶- غلط نویسیم. ص ۲۳۸، ۱۶-۱۷.
- ۲۷- بیدارگران اقالیم قبله. محمد رضا حکیمی. (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی). ص ۲۲۰-۲۲۲.
- ۲۸- آفتاب فقاها. محمود افتخارزاده. (قم، نشر روح). ص ۸-۲۱. مخصوصاً صفحه ۶۵ کتاب مورد نقد را با صفحه ۹ آفتاب فقاها مقایسه کنید. گرچه نویسنده آفتاب فقاها نیز مبارک مطالب خود را ذکر نکرده؛ ولی ماخذش در بخش شرح حال شیخ، مقدمه مکاسب تصحیح آقای کلانتر است.
- ۲۹- رجوع شود به کتابهای غلط نویسیم؛ ص ۱۰۴-۱۰۵؛ مسائل نشر فارسی، ص ۱۲۱؛ درباره زبان فارسی از مهدی درخشان؛ و دیگر کتابهای دستور فارسی که در این باره به تفصیل سخن رفته است.
- ۳۰- شیخ آقا بزرگ. محمد رضا حکیمی. (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی). ص ۳۶-۳۸.

در کتب گذشتگان آمده است باز گفت. تا اینجا درست، اما توجه ندارند که باید «نوشته» را «نویسنده» بنویسد و «شعر» را «شاعر» بگوید و «مسجد» را «مهندس» بسازد، و «بیمار» را «پزشک» درمان کنند. اگر مقداری مصالح ساختمانی را کسی یا کسانی غیر مهندس روی هم قرار دهند چه از آب در می آید، و از نظر اهمیت بنایی و خواص یک بنا... چگونه خواهد بود؟ مقالات و رسالاتی هم که فاضلان غیر نویسنده ما می نویسند، مانند روی هم گذاشتن بی هندسه و بی استیل مصالح ساختمان است...»

بی نوشتها:

- سعدی گوید: «ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب دلی بر او بگذشت، گفت: تو را مشاخره چندست؟ گفت: هیچ. گفت: پس چرا زحمت خود همی دهی؟ گفت: از بهر خدا می خوانم.
- گفت: از بهر خدا بخوان.  
«گرتو قرآن بدین نمط خوانی بسبری رونق مسلمانی» (گلستان، باب چهارم)
- ۱- در سراسر این نقد، مطالب کتاب حاضر را به عین عبارت و با همه خصوصیات نقطه گذاری و رسم الخط نقل می کنیم؛ تا علاوه بر رعایت امانت، نشان دهنده ضعف تألیف و چند گونگی و آشفتگی عبارات آن نیز باشد.
- ۲- رک: وحید بیهیانی. علی دوانی. (چاپ دوم: تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲). ص ۲۵۲-۲۵۵.
- ۳- همان. ص ۱۵۸.
- ۴- همان. ص ۱۹۳.
- ۵- رک: جامع المقدمات ص ۱۹۴ و ۱۹۵، حاشیه.
- ۶- رک: منیة المرید فی أدب المفید و المستفید. شهید ثانی. تصحیح رضا مختاری. (چاپ اول: قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸). ص ۲۴، مقدمه مصحح.
- ۷- رک: منیة المرید. ص ۳۲-۳۷، مقدمه مصحح.
- ۸- رک: همان. ص ۴۰-۴۲، مقدمه مصحح.
- ۹- رک: «پژوهشی در تاریخ زندگی شهید ثانی». رضا مختاری. نور علم. (شماره ۲۷، مرداد ۱۳۶۷). ص ۱۲۶-۱۲۷.
- ۱۰- رک: «پژوهشی در زندگی شهید اول». رضا مختاری. کیهان اندیشه. (سال اول، شماره ۴، بهمن و اسفند ۱۳۶۴). ص ۸۳-۸۵.
- ۱۱- رک: وسائل الشیعة. شیخ حر عاملی. تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی و